

همینگوی و شهرها

«اگر بخت یارت بوده باشد تا در جوانی در پاریس زندگی کنی، باقی عمرت را هر جاکه بگذرانی، با تو خواهد بود؛ چون پاریس، جشنی است بیکران.» (همینگوی به یکی از دوستانش ۱۹۵۰/ ابتدای کتاب «پاریس جشن بیکران») باید او را شیفته شهرها دانست.

شیفتگی او به ونیز یا پاریس را می‌توان در رفت‌وآمدهایش جست‌وجو کرد. یا توصیفات که در نامه‌ها و گپ‌وگفت‌ها می‌توان پیدا کرد همه نشان می‌دهد او به برخی شهرها شیفتگی خاصی پیدا کرده است.

به شکلی که در نامه‌ای می‌نویسد: «اینجا این قدر خوش می‌گذرد که نگو، باور کردنی نیست، نشستن در کنار کانال گراند (آبراه بزرگ شهر ونیز) و نوشتن در نزدیکی همان جایی که آقای بایرون و آقای براونینگ - مقصودم شاعر است نه آن تولیدکننده اسلحه - و آقای دانونزیو گابریله... چنان احساس می‌دهند که انگار آخر به مکان موعودش رسیده است.» یا نامی که بعدها آن را روی قایق خود گذاشت و یادگار او از سفری به آفریقا است. به طور کلی او در شهرهای بسیاری زندگی کرد و نوشت و تاثیر این تجربیات را در آثار مختلف او می‌توان یافت. یکی از دلایلی هم که همینگوی را به جبهه‌های جنگ کشاند بی‌تجربگی بود و معتقد بود باید در جنگ شرکت کرد تا بتوان تجاربی اندوخت.

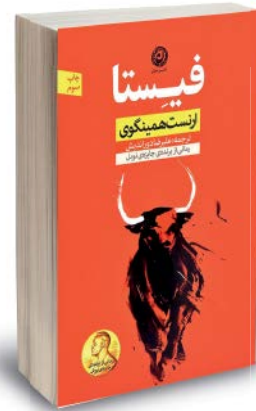
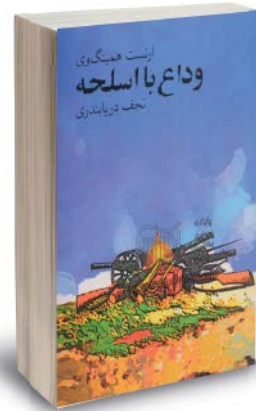
افسانه همینگوی

اینگرید برگمن، بازیگری که در فیلم «ناقوس برای که می‌زند؟» نقش ماریا را بازی کرد و از آن پس از دوستان نزدیک همینگوی بود، در آخرین سفر همینگوی به پاریس و مادرید به یکی از خبرنگاران گفت: «همینگوی بیش از یک آدم است؛ او یک نحوه زندگی است.» این نحوه زندگی که رفته‌رفته بر آدم موسوم به همینگوی مسلط شده بود در واقع همان چیزی است که به عبارت رایج‌تر آن را «افسانه همینگوی» نامیده‌اند. پایه این افسانه در سال‌های آغاز کار او در پاریس گذاشته شد.

پرهیز همینگوی از وارد شدن در بحث‌های روشنفکران و خودداری او از «دخالت» در اندیشه و احساس آدم‌های داستان‌هایش و آن سادگی و زمختی زبان و شهرتی که بعدها به عنوان سخنگوی «نسل سرگشته» ناگهان با انتشار نخستین رمانش پیدا کرد نیز مزید شد و چهره بسیار تابناکی ساخت که همان «افسانه همینگوی» است. نویسنده‌ی همیشه مشغله روشنفکران حساس بوده است. اکنون نویسنده‌ای ظهور کرده بود که ظاهراً فکر و احساس را به نوشته‌های خود راه نمی‌داد، با روشنفکران آمیزشی نداشت و وقت خود را با مشت‌زنان و شکارچیان و گاوکشان و ولگردان می‌گذرانید.



فواشی



است (مقایسه کرده‌ام). یا رمان «خورشید همچنان می‌دمد» (۱۹۲۶) به عنوان یکی از ۱۰۰ اثر برجسته قرن بیستم از سوی منتقدان معرفی می‌شود و همواره در اروپا و آمریکا تجدید چاپ می‌شود. نکته جالب درباره این رمان این است که همینگوی این رمان را ابتدا با نام «فیس‌تا» در لندن با کمک انتشارات «پن» منتشر کرد، اما بعداً با تغییر نام آن به «خورشید همچنان می‌دمد» آن را در آمریکا نیز به ناشر دیگری سپرد، ولی در انگلستان و اسپانیا هنوز این اثر را با عنوان «فیس‌تا» می‌شناسند و در ایران با وجود این که یک مترجم به همین عنوان آن را ترجمه کرده، اما عنوان آمریکایی رمان بیشتر شناخته شده است و اغلب در مواجعه با رمان «فیس‌تا» متوجه نمی‌شوند که این همان رمان است.

درباره رمان «وداع با اسلحه» نیز گفته می‌شود که موسولینی آن را مافوق ممنوع اعلام کرده بود: «هم به خاطر کینه شخصی او که هرگز فراموش نکرد در شماره ۲۷ ژانویه ۱۹۲۳ نشریه «تورنتو استار» مورد تمسخر واقع شده است؛ همینگوی تقریباً در سنین جوانی برای این روزنامه از اروپا گزارش می‌فرستاد و هم به خاطر توصیف شکست کاپورتو که در نظر ناسیونالیسم موسولینی یک افترا به شمار می‌آمد...»، او جایی درباره پایان رمان «وداع با اسلحه» می‌گوید: «پایان کتاب «وداع با اسلحه»، صفحه آخرش را ۳۹ بار بازنویسی کردم تا راضی شدم.»

انست که اگر حدود یک دهه (حداصل دهه ۴۰ تا ۵۰ میلادی) ده‌های پرکار قرن بیستم محسوب می‌شد، اما همین حالا و حدود هفت اثر هم پس از مرگش از او منتشر شده که «وداع با اسلحه» و «این ناقوس مرگ کیست؟» (این به صدا در می‌آیند؟) نیز منتشر شده و به خاطر اقتباسی ستر شهرت دارد) و «خورشید همچنان می‌دمد»، «و آفتاب نشان می‌درخشد» و «زیر آفتاب هیچ چیز تازه نیست» عناوین تلف برای این کتاب انتخاب کرده‌اند) از جمله مشهورترین است.

ن «این ناقوس مرگ کیست؟» (۱۹۴۰) یک میلیون نسخه به دوم به عنوان کتاب درسی نبردهای پارتیزانی، هم در ارتش در پاریس می‌شد. ترجمه ناقصی از این کتاب طی سال‌های دور و پرویز شهدی هرکدام ترجمه‌هایی از این کتاب را توسط حدوداً ۶۰۰ صفحه‌ای) منتشر کرده‌اند که توصیه می‌کنم اگر ترجمه غربایی را انتخاب کنید که ادبی و روان ترجمه شده

عادات یک صیاد

همینگوی بیشتر از این که در محافل روشنفکری دیده شود در میادین گاو‌بازی و شکارگاه‌ها و مسابقات مشت‌زنی دیده شده و به همین خاطر روحیاتش متفاوت با روحیات روشنفکران روزگار خود است. این اخلاق و رفتار از او چهره‌ای متمایز از سایرین ساخته که هر قدر در این بار حرف بزنیم پایان ندارد. او درباره مصاحبه کردن و حرف زدن از آثارش معتقد است: «همچنان معتقدم که خوب نیست نویسنده درباره این که چگونه می‌نویسد حرف بزند. او برای این می‌نویسد که با چشم خواننده شود و به شرح و رساله‌نویسی نیازی نیست. مطمئن باشید خیلی بیشتر از آنچه در نخستین خواندن به چشم می‌آید آنجا وجود دارد و به همین دلیل در حیطه کار نویسنده نیست که شرح دهد یا در این پهنه ناهموار نقش راهنما را در گروه گردشگران ایفا کند.»

او به خاطر همین مصاحبه نکردن یا در محافل اظهار نظر نکردن هایش همیشه مورد انتقاد بوده، ولی همین باعث شده سبکی را برای خودش دست و پا کند و تبدیل به یک مدل برای بسیاری از نویسندگان شود. مدلی که البته مدل موفقی است و خالی از هرگونه ادا و اطوار شبه‌روشنفکری است که در میان برخی رایج است. جایی به نویسنده زندگی‌نامه‌اش گفته بود: «فکر کنم اشتباهی که می‌کنی خترم، این است که در صحنه ادبیات مبارزه را خیلی ساده قبول می‌کنی. من هیچ وقت به حمله جواب نمی‌دهم؛ کارم را ادامه می‌دهم. کار همه چیز است. گاهی در صحنه ادبیات آدم خیلی عصبانی می‌شود. اما هیچ وقت جواب نمی‌دهم. بهتر بگویم، یاد گرفته‌ام جواب ندهم. صبر می‌کنم تا بمیرند یا که متوجه اشتباهشان بشوند یا گاهی در سکوت با یک جمله می‌کشمشان...» یا در جای دیگری به عادت نوشتنش اشاره می‌کند و می‌گوید: «وقتی روی کتاب یا داستانی کار می‌کنم، هر روز صبح، تا جایی که ممکن است، بعد از نخستین اشعه آفتاب نوشتن را شروع می‌کنم. هیچ کس مزاحم نیست، هوا خنک یا سرد است که شروع به نوشتن می‌کنم و وقتی می‌نویسم گرم می‌شوم.» و او که آثارش همه در ردیف شاخص‌ترین آثار ادبیات قرن بیستم قرار می‌گیرد، معتقد است: «تلفن و مهمان ویرانگر نویسنده‌ی اند.»

